**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011102**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در بحث‌های گذشته در مورد منذور التصدق که آیا مانع زکات هست به تناسب این مطلب صحبت شد که حقیقت نذر چی است؟ عرض شد که نذر شرعاً تملیک فعل یا یک عینی برای خداوند تبارک و تعالی است. مرحوم آقای خویی این مطلب را قبول نداشتند و می‌گفتند نه لله به این مفهوم نیست. ما عرض می‌کردیم که یکی از، غیر از این که ظاهر لله این هست که تملیک برای خدا می‌کنیم و ظاهر ادلۀ، یک سری روایات از حضرت پیغمبر که در وجوب حج از میت تعبیر دین الله کرده، ظاهر دین الله همین هست که شما آن کسی که حج به جا نیاورده مدیون خداست. مفهوم وجهی ندارد که ما این ادله را از ظاهرش رفع ید کنیم. حالا یک سری روایت‌هایی که در این مورد بود را می‌خواهم بخوانم و یک سری صحبت‌هایی در موردشان عرض کنم. در معجم کبیر طبرانی، جلد ۱۲، صفحۀ ۷۲ از ابن عباس نقل شده قال اتت امرأة من جهینه عن نبی صلی الله علیه و آله و سلم فقالت یا رسول الله ان امّی ماتت و لم تحج افحج عنها قال ارأیت لو کان علی ابیک دَینٌ فقضیته اوفی ذلک عنها. اگر مادرت دین داشته باشد شما دینتان را ادا کنید آن ازش ادا می‌شود دیگر. آن می‌گوید بله. قالت نعم قال فدین الله حق ان تقضی. این دین خدا مثل همان دین مردمی هست.

این تعبیر در ۲، ۳ مضمون وارد شده. یکی همین بحث کسی که از دنیا رفته و حج به جا نیاورده. یکی که این یک روایتش همین روایتی بود که خواندم، یک روایتش مشابه این در حجة الوداع ابن هضم، جلد ۲، صفحۀ ۳۸، آن هم از ابن عباس، قال قال رجل یا نبی الله ان ابی مات فلم یحج افحج عنه قال ارأیت لو کان علی ابیک دین اکنت قاضیه قال نعم قال فدین الله احق.

این یک تعبیر.

یک تعبیر دیگری هست که در حیات صحبت است. آن هم چند نقل از ابن عباس و دیگران هست من جمله این نقلی که در سنن نصحی هست عن عبد الله بن زبیر قال جاء رجل من خثعم. آن تعبیر خثعمیه که هست اینجا جاء رجل من خثعم الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الرکوع و ادرکته فریضة الله فی الحج فهل یجزی عن احج عنه قال انت اکبر ولده قال نعم قال أرایت لو کان دین اکنت تقضیه قال نعم قال فحج عنه. که البته دین الله احق ان تقضی ندارد ولی همین مضمون هست.

در جزء متمم طبقات ابن سعد جلد ۲، صفحۀ ۲۷۴ از عبد الله بن عبیدة بن حسین بن عوف الخثعمی انه قال. من حالا «بن» اینجا نقل کردم در بعضی نقل‌های دیگر «حسین بن عوف» هست حالا این را نمی‌دانم اشتباه نقل کردم یا همینجوری است؟ به هر حال انه قال یا رسول الله ابی کبیر ضعیف و قد علم شرائع الاسلام لا یستمسک علی بعیر افحج عنه أرایت لو کان علی ابیک دین اکنت قاضی عنه قال نعم. یادداشت نکردم نمی‌دانم، فقال فدین الله احق قال فحج عنه ابنه و هو حیّ. حالا این خثعمیه که می‌گوییم در سنن نصحی، سنن ابن ماجه، جلد ۹. سنن نصحی آدرسش را یادداشت نکردم ولی سنن نصحی سنن ابن ماجه جلد ۹ صفحۀ ۸۶ هم هست. فاتته امرأته من خثعم فقالت یا رسول الله ان فریضة الله عز و جل فی الحج علی عباده ادرکت ابی شیخا کبیرا. این فریضة الله متوجه پدر من در حالی که شیخ کبیر هست شده. لا یستطیع ان یرکب الا معترضا. این معترضا همین تعبیری که می‌گفتند بعضی‌ها عمودی می‌روند افقی برمی‌گردند، معترضا یعنی افقی، یعنی روی تخت، یعنی اگر بخواهد حرکت کند باید این طرفی برود. لا یستطیع ان یرکب الا معترضا، دیگر نمی‌تواند بایستد باید تخت باشد. افحج عنه قال نعم حُجّی عنه فانه لو کان علیه دین قضیته.

در المعجم الکبیر للطبرانی جلد ۴، صفحۀ ۲۶، حسین بن عوف قال قلتُ یا رسول الله ان ابی شیخ کبیر ضعیف و قد عمل شرائع الاسلام کلها غیر الحج. این خیلی شبیه همان روایت حسین بن عوف است، عبد الله بن عبیدة بن حسین بن عوف الخثعمی که نمی‌دانم درست نقل کردم یا نه که از طبقات ابن سعد نقل کردم هست. آنجا قد علم شرائع الاسلام هست این قد عمل شرائع الاسلام هست. و یکی هستند اینها پیداست. ان ابی شیخ کبیر ضعیف و قد عمل شرائع الاسلام کلها غیر الحج و لا یستمسک علی بعیر. نمی‌تواند بعیر بنشیند. افحج عن ابیه فقال ارأیت ؟؟؟ علی ابیک دین اکنت قاضیا قلت نعم قال فدین الله احق ان یقضی.

این هم در دو مورد.

اینها چیزی ندارد، حج است و در حج لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا وجود دارد و می‌شود آن را هم مؤیدات این هست که لله به معنای مالکیت خداست. ولی دیدم در بعضی جاهای دیگر هم این تعبیر وارد شده که آنها یک کمی به این سادگی نیست.

شاگرد: استطاعت نداشتند دیگر، استطاعت جسمی نداشتند.

استاد: حالا استطاعت از روایات استفاده می‌شود که اگر کسی استطاعت جسمی هم نداشته باشد حج به گردنش می‌آید. به عنوان دین بودن استطاعت جسمی معتبر نیست. حالا این بحثش در جای خودش. باید نایب بگیرد.

شاگرد:‌ ؟؟؟ بقا

استاد: نه حالا آن بحث‌هایش سر جای خودش. حاج آقا که فتوایشان همین هست کسی که در حال حیات هست و مأیوس است از این که مأیوس از برء است واجب هست که نائب بفرستد. فرق است بین استطاعت مالیه و استطاعت بدنیه. اینها چیزی هست خیلی بحث مفصلی دارد تحلیل این حقیقت این استطاعت‌ها در جای خودش.

شاگرد: می‌فرمودید ؟؟؟ نَسئی یا نسائی؟

استاد: نَسائی. یک اشتباه قدیمی دارم این را تکرار می‌کنم. یک بار هی می‌گفتم اِحیاناً حاج آقا می‌فرمودند اَحیاناً. حاج آقا گفتند تو انگار اصرار داری غلط بگویی. این هم یک غلط چیز، نَسئی یک موقع چیز کردیم گفتم این است که نَسائی هم هست، نِسائی، نمی‌دانم تلفظ دقیقش کسره است، ولی ممدود است علی ای تقدیر. اینش را می‌دانم. اسم جایی هست در خراسان و آنجاها.

شاگرد: بین سبزوار بوده؟

استاد: بله. در روایت‌های عامه در مورد قضای روزه از میت هم همین مضامین وارد شده، دین الله تعبیر شده. صحبت این است که اوّل عبارت‌هایش را می‌خوانم بعد اشکال این است که در مورد روزه هم ما دلیلی داریم در این که روزه دین الله باشد؟ یا آن خب، حج بگوییم تعبیر لله دارد، ولی روزه چطور؟ حالا اوّل روایتش را بخوانم.

عن ابن عباس رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله ان امی ماتت و علیها صوم شهرٍ افاقضی عنها قال نعم فدین الله احق ان یقضی. در صحیح بخاری چاپ مکنز، نمی‌دانم تلفظش چی است، ۷، صفحۀ ۲۷۱ با طرق مختلف، اختلاف تعبیرات، یکی می‌گوید مادرم، یکی می‌گویم خواهرم، یکی می‌گوید پدرم، اختلاف تعبیرات مختلف نقل‌ها را در صحیح بخاری اشاره کرده. در صحیح مسلم هم آمده؛ در سنن ابی داود، جلد ۵، صفحۀ ۱۹۷؛ مسند احمد، جلد ۵، صفحۀ ۲۴ و ۶۶ و ۴۰۳؛ جلد ۸، صفحۀ ۸؛ معجم کبیر طبرانی، جلد ۱۲، صفحۀ ۱۴؛ مسند ابی عوانه، جلد ۲، صفحۀ ۲۱۵، به چند طریق؛ مسند بزار، جلد ۲، صفحۀ ۱۸۵، به چند طریق؛ سنن بیهقی، جلد ۲۱، صفحۀ ۲۰۱؛ معجم الاوسط، جلد ۲، صفحۀ ۲۱۷؛ و منابعش خیلی زیاد است.

یکی علیها صوم شهرٍ. البته صحیح بخاری آنجا دارد می‌گوید بعضی‌هایش یک ماهه است، بعضی‌هایش دو ماهه است، بعضی‌هایش ۱۸ روزه است، این که چه چیزی به گردنش بوده آن در نقل‌ها مختلف است.

عن ابن عباس قال جائت امرأة الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقالت ان اختی ماتت و علیها صوم شهرین متتابعین قال أرأیت لو کان علی اختک دین اکنت تقضینه قالت نعم قال فحق الله احق. سنن ترمزی، سنن ابن ماجد؛ سنن بیهقی، جلد ۲۱، صفحۀ ۲۳۳ این وارد شده.

یک بحث این بود که در مورد روزه، روزه اعتبار مالکیت خدا نسبت به روزه چه کار می‌کنیم؟ روزه من این به ذهنم رسیده بود آن تعبیری که در روایت هست الصوم لی و انا اجزی به، ممکن است بگوییم آن هم ازش همین معنا استفاده می‌شود که کأنّ من مالک صوم هستم، الصوم لی را این مطلب. ولی بعداً یک نکتۀ دیگر به ذهنم رسید آن نکته این است که تمام روایاتی که ما داریم در بعضی نقل‌هایش این هست که نذر بوده، نذر الصوم بوده، نذر الحج بوده، نذر بوده، یا یک شبه نذر بوده اینها. حالا عبارت‌هایش را بخوانم، اگر این باشد ما اصلاً ثابت نیست که. اینها به نظر نمی‌رسد که همۀ اینها این حادثه‌ها، ممکن است ۲، ۳ بار تکرار شده باشد، ولی دیگر بیشتر از ۲، ۳ بار تکرار شدنش خیلی مستعبد است، با این چیزهای مختلف. ممکن است هم در مورد صوم آمده باشد، هم در مورد حج آمده باشد، هم در مورد گونه‌های مختلف، ولی این که مثلا در مورد حج چند جور وارد شده باشد، در مورد صوم چند جور وارد شده باشد، در مورد اینها مستبعد است. این است که به خصوص راوی خیلی از اینها هم ابن عباس است. حالا خود ابن عباس در نقل اشتباه کرده بوده یا راوی‌های بعدی نقل‌ها را درست نقل نکردند علی ای تقدیر آن که مسلّم هست اینها، این است که اگر نذر باشد، نذر دین الله هست. خب نذر دین الله بودنش همان بحثی است که ما داریم و خیلی به نظر می‌رسد روشن است.

شاگرد: استاد چرا کلمۀ دین را لزوما دین را الآن می‌گیرید که ملک باشد؟

استاد: معنای لغوی‌اش این است. غیر این خلاف ظاهر است و دلیل باید داشته باشیم که از باب تنزیل هست، کل واجبات را انسان دِیْن بداند. ظاهر دین معنای این هست که من مدیون به خدا هستم، خدا در ذمۀ من چیزی را مالک هست. به خصوص اینها با دین خلق هم مقایسه کرده همان سنخ است، این خیلی روشن‌تر است. کأنّ این همان دین خلقی است، این دین خالقی است و امثال اینها.

شاگرد: بحث قضائش را مطرح می‌کنند، می‌گویند چطور در مقابلش یک چیزی باید بدهی، همین که باید یک کاری بکنی، یعنی کاری را باید انجام بدهی، چه حالا به خلق در مقابل خلق آن بحث.

استاد: به هر حال تعبیر دین است دیگر. تعبیر دین هست ما وجهی ندارد که این دین را به خلاف ظاهر حمل کنیم. اصلاً تعلیل می‌کند، می‌گوید چرا باید بدهی؟ چون دین است. اگر قرار باشد که این تعلیل در صورتی درست هست که در رتبۀ سابق اعتبار مالکیت شده باشد. اگر اعتبار مالکیت نشده باشد این معنا ندارد. بگوییم چرا واجب است؟ چون واجب است. این که ضرورت به شرط محمول است. می‌گوید چون خدا را در مرحلۀ قبل از این مالک هست ملک غیر باید انسان تحویلش بشود.

شاگرد: شرط محمول نیست، کأنّ تشبیه به آن چیزی است

استاد: دقت نکردید. آیا به خاطر واجب، می‌گوید آیا واجب است این کار را بکنم؟ می‌گوید واجب است چون دین است. چون دین است اگر قرار بود دین است معنایش این بود چون واجب است؟ نمی‌شود که.

شاگرد: همانطور که در دین خلق هست، بدهی، این هم باید بدهی.

ستاد: چرا؟ چون دین است. دقت کنید. چرا باید بدهد؟ چون دین است. اگر دین است به معنای واجب است بود. لغو است دیگر. واجب است چون واجب است، خب معنا ندارد که. این می‌گوید نه چون خدا مالک است. ملک خدا واجب است تحویل داده بشود. به همان جهتی که دین خلقی را باید بدهید، چون مالک است، مال غیر را باید تحویلش بدهید دیگر. وجوب رد مال الغیر الی المالک، این قانون عقلایی است دیگر. این قانون عقلایی هم در مورد دین مخلوقی هست، هم دین خالقی. این روایت این است. گاهی اوقات انسان‌ها تصور می‌کنند که این قانون فقط در مورد دین خلقی هست، این تذکر می‌دهد که این نه این قانون اختصاص ندارد به دین خلقی، دین الله احق ان یقضی.

شاگرد: نمازی که از میت باید قضا بشود آن هم از باب دین است؟

استاد: نه، آن را دلیل نداریم از باب دین باشد. نمی‌خواهیم بگوییم که هر چیزی که قضا باید بشود حتماً باید از باب دین باشد. اینجا از باب دین قرار داده شده. ممکن است نماز میت به جهت دیگر واجب باشد. و بعضی از مضامین هست که فقط در مورد نذر است. حالا اوّل آن مضمون‌های قبلی را که بود بخوانم. در مورد صوم، در مسند دارمی، جلد ۱، صفحۀ ۵۷۴ هست، عن ابن عباس ان امرأة نذرت ان تصوم فماتت فجاء اخوه الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فسأله عن ذلک فقال له رسول الله لو کان علیها دینٌ کنت قاضیه قال نعم قال فاقض الله فالله احق بالوفاء. فاقض الله فکر می‌کنم منصوب به نزع خافض باشد. یعنی فاقضوا لله، البته ممکن هم هست که دو مفعولی باشد، یعنی قضیتُ زیدا ماله، یعنی مال زید را به او دادم، پرداخت کردم، از باب افعال سلب و اعطا که دو مفعولی هستند. اینها فرق‌هایشان اینکه منصوب به نزع خافظ هست یا مفعول مستقیم است بستگی دارد کدام یک از این استعمالات شایع‌تر است. اگر نوعاً بدون مفعول به کار می‌برند یک جا، این را مفعول می‌گیرند. ولی اگر نوعاً با حرف جر به کار می‌برند یک بار بدون حرف جر به کار ببرند آن را منصوب به نزع خافض قرارش می‌دهند. این در مورد صوم.

در مورد حج، در مسند دارمی، جلد۲، صفحۀ ۷۶۲، عن ابن عباس ان امرأة نذرت ان تحج فماتت فجاء اخوها الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فسأله عن ذلک فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله لو کان علیها دَیْنُ اکنت قاضیا قال نعم قال فاقض الله الله احق بالوفاء.

در صحیح بخاری، جلد ۲، صفحۀ ۱۸، عن ابن عباس ان امرأة من جهینه جائت الی النبی صلی الله علیه وآله و سلم فقالت. ببینید مثلاً آن امرأة من جهینه، آن قصه‌ای که. در معجم کبیر طبرانی اتت امرأة من جهینه النبی قال ان امی ماتت و لم تحج افحج عنها. در این صحیح بخاری ان امرأة من جهینه جائت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقالت ان امی نظرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت. این معلوم نیست کی باشد، این که دقیقاً امرأة من جهینه باشد اینها. حتی ماتت افحج عنها قالت نعم حجی عنها ارایت لو کان علی امک دینٌ اکنت قاضیه اقض الله و الله احق بالوفاء.

در معجم کبیر، جلد ۱۲، صفحۀ ۱۵؛ همچنین معجم اوسط جلد ۲، صفحۀ ۲۱۷، عن ابن عباس قال جاء رجل عن نبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا رسول الله ان امی جعلت علیها صوم شهرٍ و انها ماتت. در اوسط هست و لم تقضه. این که گفتم نذر یا شبه نذر به خاطر این که این جعلت علیها می‌تواند نذر نباشد، مثلاً عهد باشد، یمین باشد امثال اینها. فقا النبی صلی الله علیه و آله و سلم ارایت لو کان علیها دین کنت تقضیه قال نعم قال فدین الله احق ان یقضیٰ.

و در بحث نذر علاوه بر آن مضمون‌هایی که آنجا هست یک مضمون جدیدی هم هست که این در آنجا نیست. در تاریخ کبیر، البته من فرصت نکردم تمام چیزها را جست‌وجو کنم، احتمال دارد هنوز هم یک تعبیراتی وجود داشته باشد. من یک سری چیزهایی را که وجود داشت یادداشت کردم و حالا ببینید شاید تعبیرات جدیدتری هم احیاناً پیدا کنید. در تاریخ کبیر بخاری، جلد ۴، صفحۀ ۱۶۲ آمده عن سنان بن عبد الله الجحنی انه حدثته عمته انها اتت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا رسول الله توفیت امی و علیها مشیٌ الی الکعبة نذرا. بحث اصل حج نیست، مشی الی الکعبه. فقال هل تسطیعین تمشین عنها قالت نعم فقال امشی عن امک قال ا و یجزی ذلک عنها قال ارایتِکِ لو کان علیها دینٌ ثم قضیته هل کان یقبل منک قالت نعم قال فالله احق بذلک.

 مجموع اینها این مطلب را درش هست که، به نظر می‌رسد که اوّلاً این که یک نکته‌ای را عرض بکنم. در بعضی‌ها نذر دارد، بعضی‌ها نذر ندارد، اینجا نذر را باید ترجیح داد، به دلیل این که آن کسی که نذر را گفته عنایت دارد در سؤال که این به نحو نذر بوده. آن یکی در واقع این ویژگی را ذکر نکرده، این شبیه زیادة الثقة است، یعنی احتمال خطاء آن کسی که نذر را ذکر کرده از احتمال خطایی که آن نذر را ذکر نکرده اضعف هست. این است که به طور طبیعی اینجا جمع بین این دو جور نقلیات این هست که این نذر بوده و آن نقلیاتی که نذر نیاوردند اصل مطلب یادشان بوده، این که یک چیزی به گردنش بوده اما آن چیزی که به گردنش بوده به چه نحو بوده آن را متوجه نبودند. این که به نذر می‌رسد باید نذر را اصیل‌تر باشد. علاوه بر آن اگر این هم نباشد ما دلیلی نداریم که بیشتر نذر چون طبق قاعده است، نذر آن نکته‌ای که در اینجا، ما در مورد صوم، الصوم لی و انا اجزی به، این را یک مقدار داشتیم، خیلی روشن نیست الصوم لی ناظر به این جهت مالکیت صوم به عهده. یا اگر می‌گفتش که الصوم لی علی العباد، این لی و علیٰ را به کار می‌برد آن خب روشن‌تر بود. فرق نذر و حج با مثلاً صوم این هست، نذر لله علی به کار می‌بریم. این دقیقاً شبیه همان اقرارهایی که اشخاص در مورد دین می‌کنند، شهادت می‌دهند، می‌گویند لزیدٍ علیّ درهمٌ. این عین همان است. عین همان تعبیر اینجا. ولی در صوم این که حالا الصوم لی و انا اجزی به، آن مراد این باشد ممکن بود حالا، عرض کردم اگر راه تخلصی نداشتیم همینجور معنا می‌کردیم، ولی به هر حال اینقدر وضوح معنایی ندارد که معنای صوم لی مالکیت صوم برای خداوند بر عهدۀ عباد را بخواهد اثبات کند. ممکن است مراد این باشد، این صوم که برای من انجام داده می‌شود من وظیفه دارم که این صوم به من تقدیم شده کأنّه، شبیه هدیه‌ای که به یک شخصیتی می‌دهند آن شخصیت خودش را موظف می‌داند در قبال این هدیه عوض بدهد، این ممکن است یک همچین مفهومی باشد که کأنّ صوم به درگاه الهی تقدیم شده، اصلاً قربانی، قربان، تقرب، همۀ اینها از یک مفهوم هدیه دادن گرفته شده. قربان یعنی چیزی را به بزرگی هدیه می‌کنیم و امثال اینها. آنها ممکن است آن مفهوم ملکیت به آن معنا نباشد، یعنی صوم به من هدیه شده، تقدیم من شده، بنابراین من هستم، خودم هستم که این صوم را پاداش می‌دهم. حالا غرضم این هست که علی ای تقدیر ما اگر هم نتوانیم ثابت کنیم که نذر صحیح است یا صوم، در مورد صوم نمی‌توانیم، چون صوم خلاف قاعده است، یعنی ثابت نیست که آن مفهوم مالکیت خداوند به نحو مالکیت اعتباری در بحث صوم اعتبار شده باشد. این است که آن خلاف، مطابق قاعده است نذر و آن مخالف قاعده است، نمی‌توانیم اثبات بکنیم که اگر به نحو نذر نباشد واجب باشد اداء کردن و دین الله بشود در موردش اطلاق کردن و امثال اینها. علی ای تقدیر می‌خواهم عرض کنم که این مجموع روایات ازش لا اقل در مورد دین که محل بحث ما همین است، نذر که محل ما همین هست و ما به نظر می‌رسد از اینها استفاده می‌شود که نذر دین الله هست. حالا حج هم که ما طبق قاعده دین الله می‌دانیم. روی همین جهت یک بحثی هست که آیا کسی که از دنیا برود و نماز و روزه و حج و امثال اینها داشته باشد آیا پول اینها را می‌خواهند بدهند کسی به جا بیاورد. پول اینها از اصل مال خارج می‌شود یا نه از اصل مال خارج نمی‌شود. یک تفصیلی اینجا هست که حاج آقا قائل هستند، ایشان می‌فرمایند اگر واجب، واجبی باشد که خداوند مالک فعل عباد در آن شمرده شده باشد آنها از اصل مال خارج می‌شود، به خاطر این که دِیْن قبل از ارث است. یعنی قبل وصیةٍ یوصی بها او دَیْن اقتضاء می‌کند که اوّل باید دیون خارج بشود، و این دیون اطلاق دارد، اختصاص ندارد به دیون انسانی، یعنی حتی اگر ذاتاً هم اختصاص داشته باشد به دیون خلقی، این همه روایات عامه فضا را آماده می‌کند برای اطلاق اعم. این روایت صادر هم نشده باشد در زمان ائمه علیهم السلام این روایت‌های بوده، البته خیلی زیاد، مطمئناً، آدم مطمئن به صدور فی الجمله اینها است. حالا منهای آن بحث این که اطمینان به صدور هست و اینها، منهای این، این که ائمۀ معصومین علیهم السلام در این فضاها این دین الله را تطبیق داده شده به این نذر و امثال اینها و حج و امثال اینها و هیچ بر خلاف این مطلبی از ائمه وارد نشده، خود همین‌ها کاشف بر امضای همین مفهوم هست. علاوه بر این که ذاتاً هم به نظر می‌رسد اطلاق دارد، وجهی ندارد که ما دین را اختصاص بدهیم به دین خلقی، دین خالقی را نگیرد.

حالا برگردیم به بحثمان. بحث سر این بود که تمکن از تصرف، مرحوم سید فرموده بودند شرط تعلق زکات هست، روی همین جهت در مورد موقوفه و مرهون و منذور التصدق فرمودند که اینها زکات ندارد. ما هم پذیرفتیم که همین مطلب ایشان به نظر می‌رسد درست هست و همین مقداری که حق غیر در اینها وجود دارد، یا بلکه بالاتر، حکم تکلیفی در این موارد وجود دارد باعث می‌شود که مفهوم فی یده، عنده و امثال اینها، علی وجه الاطلاق صدق نکند و آن چیزی که به مشهور یا به اصحاب نسبت دادند را پذیرفتیم.

مرحوم آقای خویی از این باب‌ها نمی‌خواهد بحث را پیش ببرد. می‌فرماید که آن عنده، بیده و اینها مراد چیز تکوینی است، تصرف تکوینی باید بکند. ولی اگر تصرف تکوینی امکان‌پذیر باشد ولو تصرف اعتباری شرعی امکان‌پذیر نباشد آن داخل در ادله نیست، این است که تک تک این موارد را مستقلا مورد بحث قرار می‌دهد.

اوّلین موردی را که مورد بحث قرار می‌دهد بحث وقف هست. تعبیر ایشان در مورد وقف این است، حالا محصّل فرمایش آقای خویی را من عرض کنم بعد تک تک اینها. محصل فرمایش آقای خویی این هست که ما در تعلق زکات دو تا شرط داریم. یک شرط مالکیت هست، یک شرط تمکن از تصرف هست. ایشان می‌فرمایند که مراد از آن مالکیت، مالکیت تامه هست. و مالکیت ناقصه کفایت نمی‌کند. و در مورد موقوفه و مرهون مالکیت تامه برای موقوف علیه و آن بنده خدایی که مالش را رهن گذاشته وجود ندارد، ولی در مورد منذور التصدق وجود دارد. این محصل فرمایش آقای خویی است. اما به چه دلیل این مالکیت مطلقه یا طلقه یا مالکیت تامه شرط هست، آقای خویی در مقام استدلال بر این معنا آمدند. استدلال آقای خویی را آقای هاشمی هم پذیرفتند، یک اضافاتی دارند حالا من اوّل کلام مرحوم آقای خویی را ذکر می‌کنم بعد کلام مرحوم آقای هاشمی هم متعرض می‌شویم. به نظرم عرض کردم الآن یادم نیست، در ذهنم هست آقای منتظری هم یک نکتۀ جدیدی در فرمایشاتشان بود، آن هم اگر باشد مربوط به این بحث باشد آن هم عرض می‌کنم.

اما نکته‌ای که مرحوم آقای خویی در مورد وقف دارند. در مورد وقف می‌فرمایند موقوفه اصلاً وقف یک بحثی در مورد وقف هست آن را آقای منتظری مفصل بحث کردند، متعرض شدند که وقف کی مالک است؟ آیا اصلاً ملکیت دارد، ملکیت ندارد امثال اینها. به نظر می‌رسد خیلی در این بحث دخالت به آن معنا نداشته باشد. البته به هر حال اگر ما اصلاً وقف را هیچ مالکی برایش فرض نکردیم آن خوب است، آن طبیعتاً زکات در مورد اموال است، املاک است. آن اگر مالک نداشته باشد خب معنا ندارد. ولی اگر مالک برای وقف فرض کردیم، حالا مالک را چه واقف بگیریم، چه موقوف علیهم بگیریم امثال اینها، اگر مالک موقوفه را هم خدا بدانیم آن هم ما دلیل نداریم که در املاک الله، عرض کردیم ما املاک الله داریم، یعنی ملکیت اعتباری خداوند وجود دارد ولی ما خدا به خودش نگفته که آتوا الزکاة، در این ما دلیل نداریم که زکات در اموال الله، آن چیزی که اعتبار ملکیت خدا در موردش شده که یک دوم سهم خمس مثلاً، و امثال اینها، آن یک دومش ملک خداست. بگوییم بر آن زکات واجب می‌شود ما دلیل نداریم. پس بنابراین وقف را اگر مالکش را خدا بدانیم یا اصلاً مالک بر آن فرض نکنیم، خب آن روشن است که زکات به آن تعلق نمی‌گیرد. آقای خویی مالک موقوفه را موقوف علیهم می‌داند. بنابراین با این پیش فرض آقای منتظری متمایل به این هست که مالکش واقف است، هر دوی اینها چه مالکش را واقف بدانیم، چه مالکش را موقوف علیهم بدانیم مناسب هست که اینجا بحث بشود که به چه دلیل متعلق زکات نیستند. آقای خویی می‌فرمایند که وقف اصلاً یعنی چی؟ می‌گویند وقف آقایان معنا کردند تحبیس الاصل و تسبیل المنفعة. اصل را حبس کردن و منفعت را در اختیار تسبیل، یعنی در اختیار موقوف علیه قرار دادن. یعنی کاری بکنند که موقوف علیه بتواند از منفعتش بهره‌مند شود. بهره‌مند سازی موقوف علیه از منفعت. پس بنابراین اصل این مال قرار است حبس بشود. فمفهوم الوقف متقوم بالبقاء و السکون و عدم الحرکة کأنّه واقف فی مکانه فی عالم الاعتبار. حالا این را یک مقدار باید روشن کرد که این کأنّه واقف چون بحث بر سر موقوف علیه، موقوفه اسم مفعول است، موقوف است. واقف آن کسی که وایستاده کس دیگر است، آن واقف از معنای لغوی از آن معنای لغوی گرفته ایشان واقف با موقوف فرق دارد، باید به لغت مراجعه کرد ببینیم از جهت لغوی چجوری این معنایی که ایشان می‌گویند را می‌شود تطبیق داد. حالا من اینها خیلی مهم نیست، ولی اصل مفهوم مفهوم روشنی است که دیگر، وقف تحبیس الاصل و تسبیل المنفعة است، حالا کلمۀ وقف و امثال اینها را چجوری توجیه می‌کنیم.

شاگرد: ؟؟؟ لازم است استعمال بشود ؟؟؟ وقف هم لازم داریم هم متعدی

استاد: وقف متعدی به چه معناست؟ اگر به معنای ایستاند باشد مطلب آقای خویی درست است. آن هم ایستاند نه ایستاد. ایستاندن باشد آن موقوف کسی هست که وایستاده. من واقف او را سر جایش ثابتش قرار دادم. می‌گویم نیاز به مراجعه به لغت دارد این را احتمال می‌دادم که همچین معنایی باشد، نمی‌دانم هنوز هم هست یا نیست، ولی شما، در این که لازم و متعدی وقف دارد، واقف و موقوف داریم، واقف خالی هم داریم الآن ما می‌گوییم واقف، من واقفم دیگر، من در اینجا وایستادم. واقف به نحو ایستاده که داریم، این که روشن است. ولی آیا وقفی که مفعول می‌گیرد، وقفتُ هذه الارض، از واقف به معنای ایستادن است؟ یا از معنای دیگر این هست، آن را نیاز به مراجعه دارد. آقای خویی ایشان اینجوری. ولی اصل مطلبش آن وَقَفَ را چجوری درست کنیم درست نکنیم خیلی دخالت در این بحث ندارد. در این که به هر حال حقیقت وقف تحبیس الاصل و تسبیل المنفعة است آن شاید روشن باشد. بعد ایشان می‌فرماید که و لا شکّ ان ادلة الزکاة منصرفة عن مثل هذه الملکیة فان الامر بالاخذ فی مثل قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة ظاهر فی اختصاصه بمورد یتمکن المالک من اعطاء المال عن رضا و رقبةٍ دون ما لا یتمکن من اعطاء هاک الوقف و انه منصرف عن مثل ذلک جزماً. چرا منصرف است، هیچ دلیلی هم ایشان ذکر نمی‌کند. این را حالا تأمل بفرمایید ببینیم آیا می‌شود. اینجا که هیچ آقای خویی استدلالی نکردند آیا می‌شود به تقریبی برای این که حتماً باید مالک، از این عبارت ملکیت تامۀ غیر ناقصه را شرط تعلق زکات بدانیم، ببینیم از این عبارت استفاده می‌شود که، یا عبارت‌های دیگر این مطلب استفاده می‌شود، این را ان شاء الله ملاحظه بفرمایید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان